

Women's Cultural Rights: From Theoretical Gaps to Practical Challenges

Sayyedah Fatemeh Faghihi¹ 

1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Law, Hazrat Masoumeh University, Qom, Iran. (Corresponding Author). Email: ffaghihi@hmu.ac.ir

Abstract

Women's cultural rights, despite their partial recognition in international human rights instruments and the reflection of certain aspects within the Constitution and statutory laws of Iran, still occupy a marginal and insufficiently realized position within the normative framework of human rights. This situation highlights the question of the implicit hierarchy of human rights and its relationship with women's cultural rights as a component of rights connected to human dignity and cultural identity. Based on an analytical examination of human rights texts and a reconsideration of the foundations of Islamic jurisprudence, it becomes evident that, alongside international instruments, principles such as inherent human dignity, justice, and the prohibition of discrimination in Islamic jurisprudence provide considerable grounds for supporting women's cultural rights. Nevertheless, these elements have not yet been formulated within a coherent and indigenous theoretical framework capable of explaining the position and function of women's cultural rights within Iran's legal system. The findings indicate that the marginalization of women's cultural rights stems less from the absence of theoretical foundations and more from conceptual fragmentation, reductionist approaches to culture, the dominance of secular individualism in parts of human rights literature, and the gap between jurisprudential foundations and their institutional and policy translation at the levels of legislation and implementation. In contrast, Islamic law, through its teleological understanding of culture and its recognition of women as civilizational actors and transmitters of culture, possesses the capacity to redefine women's cultural rights as fundamental and empowering rights. Accordingly, a conceptual reconsideration within human rights discourse and the development of an indigenous, Islamic, and operational theory for the realization of women's cultural rights within Iran's legal system appears to be a pressing necessity.

Keywords: Women's Cultural Rights, Women's Cultural Identity, Gender Justice, Structural Discrimination, Human Dignity.

حقوق فرهنگی زنان؛ از خلأ نظری تا چالش‌های عملی

سیده فاطمه فقیهی^۱ ID

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه حضرت معصومه (علیهاالسلام)، قم، ایران.

(نویسنده مسئول). رایانامه: ftaghihi@hmu.ac.ir

چکیده

حقوق فرهنگی زنان، با وجود شناسایی اجمالی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و انعکاس برخی ابعاد آن در قانون اساسی و قوانین عادی، همچنان از جایگاهی حاشیه‌ای و کم‌تحقق در منظومه هنجاری حقوق بشر برخوردار است. این وضعیت، پرسش از سلسله‌مراتب نانوشته حقوق بشر و نسبت آن با حقوق فرهنگی زنان را، به‌عنوان بخشی از حقوق مرتبط با کرامت انسانی و هویت فرهنگی، برجسته می‌سازد. بر پایه تحلیل متون حقوق بشری و بازخوانی مبانی فقه اسلامی، روشن می‌شود که در کنار اسناد بین‌المللی و اصولی همچون کرامت ذاتی انسان، عدالت و منع تبعیض در فقه اسلامی، زمینه‌های قابل‌توجهی برای حمایت از حقوق فرهنگی زنان وجود دارد؛ باین حال، این عناصر در قالب یک چارچوب نظری منسجم و بومی برای تبیین جایگاه و کارکرد حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی ایران صورت‌بندی نشده است. یافته‌ها نشان می‌دهد حاشیه‌نشینی حقوق فرهنگی زنان، بیش از آن‌که ناشی از فقدان مبنای نظری باشد، ریشه در پراکندگی مفهومی، رویکردهای تقلیل‌گرایانه به فرهنگ، غلبه فردگرایی سکولار در بخشی از ادبیات حقوق بشر و گسست میان مبانی فقهی و ترجمه نهادی-سیاستی آن‌ها در سطح تقنین و اجرا دارد. در مقابل، حقوق اسلامی با تلقی غایت‌مند از فرهنگ و با شناسایی زن به‌مثابه کنشگر تمدن‌ساز و فاعل انتقال فرهنگ، ظرفیت بازتعریف حقوق فرهنگی زنان را در قالب حقوقی بنیادین و توانمندساز داراست. بر این اساس، بازاندیشی مفهومی در ادبیات حقوق بشری و طراحی نظریه‌ای بومی، اسلامی و اجرایی برای تحقق حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی ایران ضرورتی جدی می‌نماید. واژگان کلیدی: حقوق فرهنگی زنان، هویت فرهنگی زن، عدالت جنسیتی، تبعیض ساختاری، کرامت انسانی.

ارجاع به مقاله: فقیهی، سیده فاطمه. (۱۴۰۵). حقوق فرهنگی زنان؛ از خلأ نظری تا چالش‌های عملی. مطالعات فقه و حقوق فرهنگی، ۱۳(۱)، ۱۴۸-۱۷۴.

Doi: 10.22034/cjls.2026.2085886.1088

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۹

مقدمه

در منظومه حقوق بشر معاصر، حقوق فرهنگی همواره در وضعیتی حاشیه‌ای و کمتر توسعه‌یافته نسبت به حقوق مدنی - سیاسی و حتی حقوق اقتصادی - اجتماعی قرار داشته است. اگرچه اسناد بنیادین حقوق بشر، از جمله میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به شناسایی صریح برخی مصادیق حقوق فرهنگی پرداخته‌اند، اما ابهام مفهومی، ضعف تبیین نظری و فقدان اجماع هنجاری، موجب شده است این حقوق از جایگاهی نازل‌تر در سلسله‌مراتب هنجاری حقوق بشر برخوردار باشند. (Craven, 1995, p.334-336)

Meyer-Bisch, 2012, p. 14 این وضعیت در مورد حقوق فرهنگی زنان تشدید می‌شود. زنان، به‌عنوان یکی از گروه‌هایی که بیشترین تأثیر را از ساختارهای فرهنگی می‌پذیرند، درعین حال بیشترین محرومیت را از مشارکت برابر در تولید، تفسیر و بازتعریف فرهنگ تجربه کرده‌اند. بسیاری از محدودیت‌های حقوقی و اجتماعی اعمال‌شده بر زنان، نه مستقیماً در قالب تبعیض‌های قانونی صریح، بلکه در پوشش هنجارهای فرهنگی، سنت‌ها و تفاسیر خاص از ارزش‌های دینی و اخلاقی بازتولید می‌شوند. (Merry, 2006, p. 29-31) در ادبیات حقوق بشر، حقوق زنان غالباً در چارچوب حقوق مدنی و سیاسی یا اصل منع تبعیض بررسی شده و حقوق فرهنگی آنان به‌صورت مستقل و نظام‌مند مورد توجه قرار نگرفته است. حتی کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، باوجود تأکید بر اصلاح الگوهای فرهنگی تبعیض‌آمیز، تعریف روشنی از حقوق فرهنگی زنان ارائه نمی‌دهد و بیشتر رویکردی اصلاح‌گرایانه نسبت به فرهنگ اتخاذ می‌کند. (CEDAW, 1979, art. 5) در نظام حقوقی ایران نیز، حقوق فرهنگی زنان کمتر به‌عنوان «حقوق قابل مطالبه» صورت‌بندی شده‌اند و غالباً در قالب سیاست‌های فرهنگی، تکالیف اخلاقی یا ملاحظات فقهی مورد بحث قرار گرفته‌اند. این امر، پرسش بنیادینی را پیش‌روی پژوهش حاضر قرار می‌دهد: آیا می‌توان با بازخوانی فقهی - حقوقی حقوق فرهنگی زنان، جایگاهی شایسته و بنیادین برای این حقوق در منظومه حقوق بشر و نظام حقوقی ایران ترسیم کرد؟

پژوهش حاضر بر آن است که با بازتعریف مفهومی فرهنگ و حقوق فرهنگی و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقه اسلامی و حقوق بشر بین‌المللی، به تبیین جایگاه هنجاری حقوق فرهنگی زنان پرداخته و نشان دهد که حاشیه‌نشینی این حقوق، بیش از آنکه ناشی از فقدان مبنای نظری باشد، نتیجه ابهام مفهومی و رویکردهای تقلیل‌گرایانه در تفسیر آن‌هاست. بررسی ادبیات

موجود نشان می‌دهد که موضوع حقوق زنان در سال‌های اخیر در حوزه‌های مختلفی همچون حقوق زن، حقوق اجتماعی، مشارکت سیاسی و عدالت جنسیتی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در برخی مطالعات نیز به ابعاد فرهنگی حقوق زنان، از جمله حق برخورداری از دانش و فناوری، مشارکت در فعالیت‌های هنری، ورزشی و تفریحی اشاره شده است. (حکمت نیا، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵-۳۱۱) با این حال، اغلب این پژوهش‌ها یا در چارچوب کلی حقوق بشر و بدون تمرکز مستقل بر مفهوم «حقوق فرهنگی زنان» انجام شده‌اند، یا به بررسی موردی برخی مصادیق فرهنگی پرداخته‌اند. از سوی دیگر، در بخشی از ادبیات حقوقی، تلاش‌هایی برای تبیین جایگاه زن در اندیشه اسلامی و فقه صورت گرفته است که بیشتر معطوف به حقوق خانوادگی، اجتماعی یا کرامت انسانی زن بوده و کمتر به صورت مشخص به مفهوم‌پردازی نظام‌مند از «حقوق فرهنگی زنان» پرداخته‌اند. (مهریزی، ۱۳۹۰؛ زیبایی نژاد و سبحانی، ۱۳۹۱، علاسوند، ۱۳۹۲) در حوزه حقوق بشر نیز مطالعات موجود غالباً با رویکردی توصیفی به بررسی اسناد بین‌المللی پرداخته و کمتر به نسبت میان مبانی فقه اسلامی، نظریه حقوق فرهنگی و نظام حقوقی ایران توجه کرده‌اند. در نتیجه، می‌توان گفت که در ادبیات موجود، چارچوب نظری منسجم و بومی برای تبیین جایگاه، مبانی و کارکرد حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی ایران به طور کامل شکل نگرفته است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که با رویکردی تحلیلی، ضمن بازخوانی مبانی حقوق بشری و مبانی فقه اسلامی، تلاش می‌کند مفهوم حقوق فرهنگی زنان را به طور مستقل مفهوم‌پردازی کرده و جایگاه آن را در منظومه حقوق بشر و نظام حقوقی ایران تبیین کند. همچنین این پژوهش با تحلیل چالش‌های نظری و اجرایی تحقق این حقوق، می‌کوشد گسست میان مبانی نظری و سازوکارهای نهادی تحقق حقوق فرهنگی زنان را نشان داده و زمینه‌هایی برای صورت‌بندی یک چارچوب نظری بومی در این حوزه ارائه دهد.

۱. چارچوب مفهومی و نظری حقوق فرهنگی زنان

حقوق فرهنگی زنان یکی از ابعاد اساسی حقوق بشر است که بر حق زنان برای مشارکت آزادانه، برابر و مؤثر در حیات فرهنگی، بهره‌مندی از میراث فرهنگی، تولید و بازآفرینی فرهنگ و حفظ هویت فرهنگی خود تأکید دارد. با وجود پذیرش اصل برابری و کرامت انسانی در اسناد بین‌المللی و بسیاری از نظام‌های حقوقی، تحقق حقوق فرهنگی زنان همواره تحت تأثیر

ساختارهای اجتماعی، هنجارهای فرهنگی، باورهای سنتی و سیاست‌های عمومی قرار گرفته است. (Alston, 2005, pp. 215-218) ازاین‌رو، بررسی این حقوق صرفاً از منظر قواعد حقوقی کافی نیست، بلکه نیازمند بهره‌گیری از رویکردهای نظری در حوزه‌های حقوق، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و مطالعات جنسیت است. در این راستا، تبیین چارچوب مفهومی و نظری حقوق فرهنگی زنان، نخست مستلزم روشن ساختن مفهوم «حقوق فرهنگی» و جایگاه آن در منظومه حقوق بشر است و سپس بررسی مبانی نظری حاکم بر رابطه فرهنگ، جنسیت و حقوق را ایجاب می‌کند. این چارچوب، امکان تحلیل دقیق‌تر چالش‌ها، ظرفیت‌ها و الزامات تحقق حقوق فرهنگی زنان را فراهم ساخته و مبنایی برای ارزیابی قوانین، سیاست‌ها و رویه‌های مرتبط با این حوزه به شمار می‌رود. بر همین اساس، در این بخش ابتدا مفهوم حقوق فرهنگی زنان و عناصر تشکیل‌دهنده آن تبیین شده و سپس مهم‌ترین رویکردها و مبانی نظری مرتبط با این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱. از مفهوم «فرهنگ» تا «حقوق فرهنگی»

فرهنگ از جمله مفاهیمی است که به‌رغم کاربرد گسترده در علوم انسانی، فاقد تعریف واحد و مورد اجماع است. ریموند ویلیامز از شناسایی بیش از ۱۶۰ تعریف متفاوت از فرهنگ سخن می‌گوید و این تنوع را نشانه‌ای از پیچیدگی و چندلایگی این مفهوم می‌داند. (Williams, 1983, p. 87) ادوارد ب. تایلور، در تعریف کلاسیک خود، فرهنگ یا تمدن را «کلیتی پیچیده شامل دانش، باورها، هنر، اخلاقیات، حقوق، آداب و رسوم و دیگر توانایی‌ها و عاداتی» می‌داند که انسان به‌عنوان عضو جامعه کسب می‌کند. (Tylor, 1871, p. 1) این تعریف، فرهنگ را پدیده‌ای اکتسابی و اجتماعی معرفی می‌کند و زمینه تحلیل حقوقی آن را فراهم می‌سازد. آنتونی گیدنز با نگاهی جامعه‌شناختی، فرهنگ را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و کالاهای مادی می‌داند که کنش اجتماعی را معنا می‌بخشند و با ساختار قدرت پیوند دارند. (Giddens, 2006, p. 22-24) ویلیامز نیز فرهنگ را هم «شیوه کلی زندگی» و هم «فرآیند خلاقیت فکری و هنری» می‌داند. (Williams, 1983, p. 90) در اسناد حقوق بشری، اعلامیه فرایبورگ فرهنگ را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، زبان‌ها، دانش‌ها، هنرها و شیوه‌های زندگی می‌داند که از طریق آن‌ها افراد هویت و کرامت انسانی خویش را ابراز می‌کنند. (Fribourg Declaration, 2007, art. 2)

۲-۱. حقوق فرهنگی زنان در اسناد حقوق بشر بین‌المللی

حقوق فرهنگی زنان در ادبیات حقوقی، اغلب یا نادیده گرفته شده یا در ذیل گفتمان کلی منع تبعیض بررسی شده است. حقوق فرهنگی به‌طورکلی نیز در حقوق بین‌الملل بشر تعریف نشده و عمدتاً از طریق احصای مصادیق شناسایی شده‌اند. ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حق مشارکت در حیات فرهنگی، بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی و حمایت از منافع معنوی و مادی پدیدآورندگان را به رسمیت می‌شناسد. (ICESCR, 1966, art. 15) با این حال، به‌گفته کریون، این ماده بیش از آنکه واجد تبیین نظری باشد، فهرستی از حقوق پراکنده ارائه می‌دهد. (Craven, 1995, p. 335) کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تفسیر عمومی شماره ۲۱ تلاش کرده است با تأکید بر «مشارکت مؤثر در زندگی فرهنگی»، بعد هنجاری این حقوق را تقویت کند، اما همچنان آن‌ها را حقوقی تدریجی و وابسته به امکانات دولت‌ها تلقی می‌کند. (CESCR, 2009: paras. 2, 14) برآیند تحلیل‌های مفهومی و نظری این پژوهش نشان می‌دهد که حقوق فرهنگی زنان در منظومه حقوق بشر، علی‌رغم شناسایی رسمی در اسناد بنیادین بین‌المللی، همچنان از حیث تبیین نظری، توسعه هنجاری و تحقق عملی، در زمره کم‌توسعه‌یافته‌ترین و کم‌شتاب‌ترین سطح حقوق بشر قرار دارد. این حقوق نه تنها نسبت به حقوق مدنی و سیاسی، بلکه حتی در مقایسه با دیگر حقوق اقتصادی و اجتماعی، با ضعف در صورت‌بندی مفهومی، ضمانت اجرا و مطالبه‌پذیری حقوقی مواجه بوده‌اند. (Craven, 1995, p. 334-336) در ادبیات تخصصی حقوق بشر، این وضعیت به‌طور صریح مورد توجه قرار گرفته و از حقوق فرهنگی با تعبیر استعاری «سیندرلای حقوق بشر» یاد شده است؛ استعاره‌ای که بیانگر حضور رسمی اما حاشیه‌ای و برخورداری اسمی اما کم‌اثر این حقوق در نظام حقوق بشر است. (Meyer-Bisch, 2012, p. 14-18) این حاشیه‌نشینی در مورد حقوق فرهنگی زنان تشدید می‌شود؛ زیرا بسیاری از اشکال تبعیض علیه زنان نه در قالب قواعد حقوقی صریح، بلکه در بستر هنجارها، سنت‌ها و الگوهای فرهنگی بازتولید می‌شوند و همین امر، شناسایی و مطالبه‌گری حقوق فرهنگی آنان را با پیچیدگی مضاعف مواجه ساخته است. (Merry, 2006, p. 34-36) کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز با اذعان ضمنی به این وضعیت، بر ضرورت تقویت جایگاه هنجاری و اجرایی حقوق فرهنگی تأکید کرده است، هرچند همچنان این حقوق را در زمره حقوقی تدریجی و وابسته به سیاست‌گذاری دولت‌ها تلقی می‌کند. (CESCR, 2009: paras. 2, 14)

۳-۱. رویکرد فقهی و حقوقی به حقوق فرهنگی زن

در حقوق داخلی ایران، حقوق فرهنگی به‌طور پراکنده در اصول قانون اساسی و قوانین عادی مورد اشاره قرار گرفته‌اند، اما کمتر با عنوان حقوق بنیادین تحلیل شده‌اند. (هاشمی، ۱۳۹۸، ص ۴۵-۴۸) درعین حال، فقه اسلامی با تکیه بر اصولی چون کرامت ذاتی انسان (قرآن، سوره اسراء، آیه ۷۰)، اصل اباحه، عقلانیت و نفی اکراه، ظرفیت نظری لازم برای شناسایی حقوق فرهنگی به‌عنوان حقوقی اصیل را داراست. (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۰-۲۱۵؛ سروش محلاتی، ۱۳۹۵، صص ۹۵-۱۰۲) از منظر فقه اسلامی، گرچه اصطلاح «حقوق فرهنگی» به‌صورت مستقل در منابع کلاسیک فقهی به کار نرفته است، اما مبانی و قواعدی وجود دارد که می‌تواند چارچوب نظری این حقوق را تبیین نماید. اصولی همچون کرامت ذاتی انسان، طلب علم، مسئولیت انسان در حفظ و انتقال ارزش‌های فرهنگی و دینی و نقش اجتماعی زن در تربیت و فرهنگ‌سازی نشان می‌دهد که در نگاه اسلامی، زن نه صرفاً مصرف‌کننده فرهنگ، بلکه کنشگر فعال در تولید و انتقال فرهنگ محسوب می‌شود. روایات مختلف در باب وجوب یا استحباب طلب علم، اهمیت تعلیم و تربیت، اجر و پاداش عالم و متعلم، فضیلت هدایت و تعلیم، آداب طلب علم و... مؤید جایگاه فرهنگی زنان در جامعه اسلامی است. (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰۸، ص ۱۷) بر این اساس، می‌توان «حقوق فرهنگی زنان در چارچوب فقه اسلامی» را چنین تعریف کرد: مجموعه حقوقی که بر پایه کرامت انسانی و مسئولیت فرهنگی انسان، امکان حضور، مشارکت و اثرگذاری زنان در حیات فرهنگی جامعه اسلامی و بهره‌مندی آنان از دانش، میراث فرهنگی و تولیدات علمی و فرهنگی را فراهم می‌آورد. چنین تعریفی ضمن اتکا به مبانی فقهی، از خلط این حقوق با سایر حوزه‌های حقوق بشر نیز جلوگیری می‌کند.

۲. حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوق بشر بین‌المللی؛ شناسایی حداقلی و

فقدان نظریه پشتیبان

حقوق فرهنگی به‌طور کلی در زمره حقوق بشر نسل دوم و در طبقه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرد و در اسناد بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی مورد شناسایی قرار گرفته است. بااین حال، برخلاف برخی دیگر از حقوق بشر، «حقوق فرهنگی» فاقد تعریف جامع و صریح در اسناد الزام‌آور بین‌المللی است و بیشتر از طریق شناسایی استقرایی مصادیق مورد حمایت قرار می‌گیرد. (ICESCR, 1966: Art. 2(2)) این حقوق از حیث شمول، تمامی انسان‌ها اعم از زن و مرد را دربر می‌گیرد و مبتنی بر اصل عدم تبعیض است.

۱-۲. شناسایی اولیه حقوق فرهنگی در نظام ملل متحد

نخستین سند بین‌المللی که به صورت ضمنی به مقوله فرهنگ توجه نشان داد، منشور ملل متحد است. بند ۳ ماده ۱ منشور، توسعه همکاری‌های بین‌المللی در حل مسائل فرهنگی را از اهداف اساسی سازمان ملل متحد می‌داند. ((UN Charter, 1945: Art. 1(3)) همچنین بند ۱ ماده ۶۲، ارائه گزارش و توصیه در مسائل فرهنگی را در زمره صلاحیت‌های شورای اقتصادی و اجتماعی قرار داده است. ((UN Charter, 1945: Art. 62(1)) هرچند منشور به طور مستقیم از «حقوق فرهنگی» نام نمی‌برد، اما بستر نهادی لازم برای توسعه بعدی این حقوق را فراهم ساخته است. (Craven, 1995, p. 331-333) اصطلاح «حقوق فرهنگی» نخستین بار به صورت صریح در ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر به کار رفته است. (UDHR, 1948: Art. 22) افزون بر آن، ماده ۲۷ اعلامیه به مهم‌ترین مصادیق این حقوق اشاره می‌کند؛ از جمله حق مشارکت آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه، بهره‌مندی از هنر و سهم بردن در پیشرفت علمی و منافع آن و نیز حق حمایت از منافع مادی و معنوی ناشی از آثار علمی، ادبی و هنری. (UDHR, 1948: Art. 27)

۲-۲. مصادیق حقوق فرهنگی در میثاقین

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) مهم‌ترین سند الزام‌آور در حوزه حقوق فرهنگی است. ماده ۱۵ این میثاق، حق مشارکت در زندگی فرهنگی، بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی و حمایت از منافع مادی و معنوی آثار علمی، ادبی و هنری را به رسمیت می‌شناسد. ((ICESCR, 1966: Art. 15(1)) بندهای ۲ و ۳ این ماده، دولت‌ها را مکلف به اتخاذ تدابیر لازم برای حفظ، توسعه و ترویج فرهنگ و نیز احترام به آزادی تحقیقات علمی و فعالیت‌های خلاقانه می‌نماید. ((ICESCR, 1966: Art. 15(2)-(3)) در کنار این میثاق، ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر حق اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی در بهره‌مندی از فرهنگ خود تأکید دارد که بیانگر پیوند وثیق حقوق فرهنگی با هویت‌های جمعی است. (ICCPR, 1966: Art. 27) با توجه به گستره مفهومی فرهنگ، حقوق فرهنگی در معنای موسع، می‌تواند حقوق مرتبط دیگری نظیر حق آموزش، آزادی مذهب، آزادی بیان، حق دسترسی به دانش و حتی حق تعیین سرنوشت فرهنگی را نیز دربرگیرد؛ هرچند این حقوق در اسناد مختلف، ذیل عناوین متفاوت مورد حمایت قرار گرفته‌اند.

۲-۳. نقش یونسکو و توسعه تدریجی حقوق فرهنگی

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، سازمان ملل و به‌ویژه یونسکو نقش مهمی در تبیین و توسعه حقوق فرهنگی ایفا کرده‌اند. نام‌گذاری سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸ به‌عنوان «دهه جهانی توسعه فرهنگی» (UNESCO, 1988) و تصویب اسنادی نظیر اعلامیه اصول همکاری فرهنگی بین‌المللی (۱۹۶۶)، اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی (۲۰۰۱) و کنوانسیون‌های مربوط به آموزش، میراث فرهنگی مادی و غیرمادی و تنوع بیان‌های فرهنگی، بیانگر ارتقای جایگاه فرهنگ در حقوق بین‌الملل کنونی است. (UNESCO, 2001: Preamble; UNESCO, 2005: Art. 1)

۲-۴. نهاده‌سازی نظارت بین‌المللی بر حقوق فرهنگی

در سال ۲۰۰۹، شورای حقوق بشر سازمان ملل با ایجاد منصب گزارشگر ویژه حقوق فرهنگی، گامی مهم در جهت شناسایی موانع و بهترین رویه‌ها در تحقق این حقوق برداشت. (HRC Res. 10/23, 2009) گزارش‌های ارائه‌شده از سوی گزارشگران ویژه، به‌ویژه گزارش‌های فریده شهید، به‌طور خاص بر لزوم تضمین بهره‌مندی برابر زنان از حقوق فرهنگی و رفع موانع ساختاری و فرهنگی تأکید دارد. (Shaheed, 2014: paras. 16-20)

۲-۵. حقوق فرهنگی زنان در اسناد خاص و منطقه‌ای

در کنار اسناد عام، برخی اسناد موضوعی نیز به‌طور خاص و ویژه به حقوق فرهنگی پرداخته‌اند؛ از جمله کنوانسیون حقوق کودک (CRC, 1989: Art. 29)، کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (CEDAW, 1979: Arts. 5, 10, 13)، اعلامیه حق بر توسعه (UNDRTD, 1986: Art. 1)، اعلامیه و برنامه عمل پکن. (1955: paras. 219-222) در سطح منطقه‌ای، اسنادی همچون اعلامیه آمریکایی حقوق و وظایف انسان (1948: Art. 13)، پروتکل سان‌سالوادور (1988: Art. 14) و منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها (1981: Arts. 17, 22) به‌صراحت حقوق فرهنگی را شناسایی کرده‌اند. در نظام اروپایی، هرچند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به‌طور مستقیم به حقوق فرهنگی اشاره نکرده، اما دیوان اروپایی حقوق بشر از طریق تفسیر موسع موادی نظیر حق احترام به زندگی خصوصی و خانوادگی، آزادی مذهب، آزادی بیان و حق آموزش، حمایت ماهوی از حقوق فرهنگی به عمل آورده است. (ECHR, Arts. 8-10; Protocol No.1, Art. 2) در اعلامیه قاهره حقوق بشر اسلامی (۱۹۹۰)

نیز به برخی ابعاد حقوق فرهنگی اشاره شده است. ماده ۹ این اعلامیه، طلب علم و آموزش را حق و تکلیف انسان دانسته و دولت و جامعه را موظف به فراهم‌سازی بسترهای لازم برای تربیت متوازن دینی و دنیوی می‌داند. (Cairo Declaration, 1990: Art. 9)

۶-۲. نقد رویکرد حقوق بشر به حقوق فرهنگی زنان از منظر غایت‌مندی فرهنگی

نظام بین‌المللی حقوق بشر، به‌ویژه در حوزه حقوق فرهنگی، بر مبنای رویکردی سکولار، فردگرایانه و ارزشی خنثی شکل گرفته است؛ رویکردی که فرهنگ را نه به‌عنوان مسیری برای تحقق رشد و کمال انسانی، بلکه عمدتاً به‌مثابه حوزه‌ای از انتخاب‌های شخصی و ترجیحات فردی تلقی می‌کند. (Donnelly, 2013, p. 27-31) این تلقی، هرچند در ظاهر به گسترش آزادی‌های فرهنگی زنان می‌انجامد، اما در سطح نظری با یک کاستی بنیادین مواجه است و آن، فقدان غایت‌مندی فرهنگی در تعریف و تنظیم حقوق فرهنگی زنان است. در اسناد اصلی حقوق بشر، از جمله میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حقوق فرهنگی زنان عمدتاً در قالب حق مشارکت در حیات فرهنگی، دسترسی برابر به آموزش و بهره‌مندی از دستاوردهای فرهنگی مطرح می‌شود. (ICESCR, 1966: art. 13, 15) باین حال، این اسناد به‌طور نظام‌مند از تبیین «هدف نهایی» فرهنگ و نقش آن در رشد معنوی، اخلاقی و هویتی انسان پرهیز می‌کنند. به تعبیر مایر - بیش، حقوق فرهنگی در این چارچوب به «حقوقی کم‌رنگ و فاقد نیروی هدایتی» تقلیل یافته‌اند. (Meyer-Bisch, 2012 p. 19-22) این خلأ نظری، در حوزه حقوق فرهنگی زنان پیامدهای جدی‌تری دارد. تأکید افراطی بر خودمختاری فردی زن^۱ در گفتمان حقوق بشر، بدون لحاظ پیوندهای هویتی، خانوادگی و فرهنگی، عملاً به گسست زن از نقش تمدنی و انتقال فرهنگی او منجر شده است. (Okin, 1999, p. 12-15) در چنین رویکردی، زن بیش از آنکه «فاعل فرهنگ‌ساز» تلقی شود، به «موضوع انتخاب‌های فردی» فروکاسته می‌شود؛ انتخاب‌هایی که غالباً در بستر فرهنگ جهانی‌شده و تحت سیطره رسانه‌های مسلط شکل می‌گیرند. (UNESCO, 2001: para. 6-8) از منظر غایت‌مندی فرهنگی، این رویکرد با نوعی تناقض درونی نیز مواجه است. نظام حقوق بشر از یک‌سو بر حمایت از تنوع فرهنگی تأکید می‌کند، اما از سوی دیگر، به دلیل فقدان مبانی غایی مشترک، به‌نوعی نسبی‌گرایی فرهنگی مهارگسیخته می‌انجامد که در عمل، امکان داوری ارزشی میان فرهنگ‌ها را سلب

1. Individual Autonomy

می‌کند. (Taylor, 1994, p. 25-28) این وضعیت، به‌ویژه در خصوص حقوق فرهنگی زنان، زمینه را برای سلطه الگوهای فرهنگی لیبرال - غربی فراهم می‌سازد؛ الگوهایی که خود به‌صورت پیش‌فرض، «استاندارد جهانی» فرض می‌شوند. در مقابل، رویکرد اسلامی به حقوق فرهنگی زنان، مبتنی بر تلقی غایت‌مدار از فرهنگ است؛ تلقی‌ای که فرهنگ را ابزار تحقق عبودیت، کرامت و رشد متوازن انسانی می‌داند. در این چارچوب، حقوق فرهنگی زنان نه صرفاً به‌معنای آزادی انتخاب، بلکه به‌عنوان حق بر هدایت، آموزش، صیانت هویتی و مشارکت فعال در تولید و انتقال فرهنگ حق‌مدار تفسیر می‌شود. از این منظر، آزادی فرهنگی فاقد جهت‌گیری ارزشی، نه‌تنها تضمین‌کننده کرامت زن نیست، بلکه می‌تواند به استحاله فرهنگی و ازخودبیگانگی هویتی بینجامد. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که چالش بنیادین رویکرد حقوق بشر در حوزه حقوق فرهنگی زنان، نه در اصل شناسایی این حقوق، بلکه در فقدان چارچوب غایت‌مند و ارزشی برای تنظیم آن‌ها نهفته است. این ضعف نظری، در جوامع دارای پیشینه دینی و فرهنگی عمیق، به ناکارآمدی سیاست‌های اقتباسی و بروز تعارض‌های هنجاری در حوزه فرهنگ می‌انجامد و ضرورت بازخوانی انتقادی این رویکرد را برجسته می‌سازد.

۳. حقوق فرهنگی زنان در اسلام؛ از حق هدایت تا کنشگری تمدنی

در منظومه معارف اسلامی، فرهنگ و حقوق فرهنگی انسان به‌ویژه زنان از جایگاهی بنیادین و هنجارساز برخوردار است. بررسی تاریخی وضعیت زنان در جوامع پیش از اسلام، به‌ویژه جامعه عرب جاهلی، نشان می‌دهد که زن غالباً فاقد منزلت انسانی مستقل تلقی می‌شد و ارزش وجودی او نه بر اساس کرامت ذاتی، بلکه در نسبت با کارکردهای ابزاری و منافع مردان تعریف می‌گردید. (لوبون، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲) قرآن کریم با توصیف واکنش تحقیرآمیز نسبت به تولد دختر، این نگرش ضدانسانی را به‌صراحت به نقد می‌کشد. (سوره نحل، آیه ۵۸) اسلام، در نقطه مقابل این گفتمان، با تأکید بر کرامت ذاتی انسان، زن را به‌عنوان انسانی کامل، مختار و برخوردار از شأن مستقل انسانی معرفی می‌کند. از منظر قرآن، زن و مرد در ارزش انسانی و امکان نیل به کمالات وجودی، هیچ‌گونه تفاوتی ندارند و تنها معیار برتری، تقوای الهی است. (سوره حجرات، آیه ۱۳) این تحول معرفتی، مبنای شناسایی مجموعه‌ای از حقوق فرهنگی زنان در فقه اسلامی را شکل داده است؛ حقوقی که نه‌تنها ناظر بر آزادی‌های فردی، بلکه معطوف به رشد معنوی، تعالی اخلاقی و صیانت از کرامت فرهنگی زنان‌اند. در همین راستا، امام

خمینی (رحمه الله) با تأکید بر نقش تمدنی اسلام در احیای منزلت زن تصریح می‌کنند: «اسلام نظر خاص بر شما بانوان دارد... اسلام آن‌ها را سربلند و سرافراز کرد و با مردان مساوی ساخت». (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۳۳۷) در منظومه فقه اسلامی، حقوق فرهنگی زنان نه صرفاً به معنای بهره‌مندی از امکانات فرهنگی، بلکه ناظر بر نقش فعال آنان در فرآیند هدایت اجتماعی و شکل‌دهی به حیات فرهنگی و تمدنی جامعه اسلامی است.

۱-۳. حق زنان بر هدایت‌پذیری و دستیابی به کمالات انسانی

یکی از بنیادی‌ترین حقوق فرهنگی زنان در اسلام، «حق بر هدایت» است. باورها و اعتقادات، زیربنای نظام ارزشی، سبک زندگی و کنش فرهنگی انسان را تشکیل می‌دهند و از این‌رو، هدایت الهی به مثابه حق، مقدمه تحقق سایر حقوق فرهنگی محسوب می‌شود. مأموریت اصلی پیامبران، رهایی انسان از اسارت جهل، خرافه و ساختارهای فکری بازدارنده از رشد و تعالی معرفی شده است. (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) با وجود چنین جایگاهی، «حق بر هدایت» در نظام حقوق بشر مدرن، به عنوان یک حق مستقل شناسایی نشده است؛ حال آنکه در منطق اسلامی، این حق نخست ناظر بر رابطه انسان با خداوند و سپس متوجه مسئولیت پیامبران، امامان و در عصر غیبت، دولت اسلامی در فراهم‌سازی بسترهای هدایت است. (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۸۹) قرآن کریم به صراحت بر تساوی زنان و مردان در مسیر هدایت و نیل به کمال انسانی تأکید می‌کند. (سوره احزاب، آیه ۳۵) همچنین آیات متعدد دیگری، دستیابی به حیات طیبه، پاداش اخروی و قرب الهی را بدون هرگونه تمایز جنسیتی تضمین کرده‌اند. (سوره نحل، آیه ۹۷؛ سوره نساء، آیه ۱۲۴؛ سوره غافر، آیه ۴۰؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)

۲-۳. حق زنان بر رشد علمی و توسعه دانش

حق آموزش و تحصیل علم، از دیگر حقوق فرهنگی بنیادین زنان در فقه اسلامی است. علم‌آموزی در منطق اسلام، نه تنها حق، بلکه تکلیف شرعی تلقی شده و خطاب آن عام است و زنان و مردان را به طور یکسان دربرمی‌گیرد. آیات قرآن کریم در ستایش عالمان و نکوهش جاهلان، بدون هرگونه تفکیک جنسیتی نازل شده‌اند. (سوره مجادله، آیه ۱۱؛ سوره زمر، آیه ۹) روایات اسلامی نیز به صراحت بر ضرورت آموزش زنان دلالت دارند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ستایش زنان انصار می‌فرماید: «نِعْمَ النِّسَاءُ نِسَاءُ الْأَنْصَارِ لَمْ يَمْنَعَهُنَّ

الحَيَاءُ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۳۸) در روایت دیگری، آموزش صحیح دختران موجب اجر مضاعف دانسته شده است. (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۴۳) شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که زنان بسیاری، به‌ویژه در خاندان اهل بیت (علیهم‌السلام) و خانواده‌های علمی، به‌مراتب بالای دانش دینی دست یافته و حتی اجازه روایت حدیث و اجتهاد داشته‌اند. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵) در عصر معاصر، امام خمینی (رحمه‌الله) با نفی انحصار علم به جنس خاص، تحصیل و آموزش زنان را از لوازم اساسی پیشرفت جامعه اسلامی می‌داند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۲۳۵)

۳-۳. حق زنان بر پوشش، عفاف و صیانت از کرامت فرهنگی

از منظر فقه اسلامی، حجاب و عفاف نه به‌عنوان محدودیت، بلکه به‌مثابه سازوکاری حقوقی - فرهنگی برای صیانت از کرامت انسانی و امنیت اجتماعی زنان تلقی می‌شود. قرآن کریم فلسفه پوشش را جلوگیری از آزار و حفظ شأن اجتماعی زنان معرفی می‌کند (سوره احزاب، آیه ۵۹) و در سوره نور، بر مراقبت از نگاه، حفظ پاکدامنی و پرهیز از نمایش زینت تأکید می‌ورزد. (سوره نور، آیه ۳۱) این احکام، ناظر بر حذف زنان از عرصه عمومی نیستند، بلکه هدف آن‌ها تنظیم نحوه حضور اجتماعی زنان به‌گونه‌ای است که از استثمار جنسی، کالایی‌سازی بدن زن و فروکاستن منزلت فرهنگی او جلوگیری شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۲)

۳-۴. حق زنان بر حفظ هویت و تنوع فرهنگی

قرآن کریم تنوع قومی، زبانی و فرهنگی را امری حکیمانه و از نشانه‌های الهی معرفی می‌کند. (سوره حجرات، آیه ۱۳) این تنوع، نه مبنای برتری‌جویی، بلکه بستر شناخت متقابل، گفت‌وگوی فرهنگی و همزیستی مسالمت‌آمیز است. زنان، به‌ویژه در نهاد خانواده، نقشی محوری در حفظ و انتقال هویت فرهنگی ایفا می‌کنند؛ از طریق تربیت فرزندان، انتقال ارزش‌ها، زبان، آداب، سنت‌ها و سرمایه نمادین جامعه. از همین‌رو، پروژه‌های سلطه فرهنگی در جهان معاصر، به‌طور هدفمند بر زن و خانواده متمرکز شده‌اند تا با تضعیف نقش مادری و هویت فرهنگی زنان، جوامع را دچار ازخودبیگانگی فرهنگی کنند. (Donders, 2011, p. 209) از منظر فقه اسلامی، صیانت از هویت فرهنگی و مقابله با تهاجم فرهنگی، هم‌زمان حق و مسئولیت

۱. چه نیکو زنانی هستند زنان انصار؛ حیا آنان را بازداشت که در دین تفقه و فهم عمیق پیدا کنند.

فرهنگی زنان و مردان به شمار می‌رود؛ حقی که مستقیماً با کرامت انسانی، استقلال فرهنگی و بقای تمدنی جامعه اسلامی پیوند خورده است. مجموعه مبانی اسلامی حقوق فرهنگی زنان نشان می‌دهد که فقه اسلامی، برخلاف رویکرد حداقلی و فردگرایانه حقوق بشر مدرن، از درک غایت‌مند، هویت‌محور و کنشگرانه نسبت به فرهنگ و نقش زن برخوردار است. در این چارچوب، حقوق فرهنگی زنان نه امتیازاتی تبعی و ثانویه، بلکه حقوقی بنیادین‌اند که با کرامت ذاتی، هدایت‌پذیری، رشد علمی، صیانت از هویت و نقش تمدن‌ساز زن پیوندی ساختاری دارند. باین‌حال، فاصله معناداری میان این ظرفیت غنی نظری و فقهی با وضعیت تحقق حقوق فرهنگی زنان در عرصه حقوق موضوعه و سیاست‌گذاری فرهنگی مشاهده می‌شود. این گسست، بیش از آنکه ناشی از تعارض میان اسلام و حقوق بشر یا فقدان مبانی شرعی باشد، محصول فقدان نظریه فرهنگی بومی اجرایی و ناتوانی در ترجمه مبانی غایت‌مند فقهی به سازوکارهای نهادی، تقنینی و سیاستی است. از همین‌رو، بررسی چالش‌های تحقق حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی ایران، مستلزم عبور از سطح تصریح هنجاری و تمرکز بر موانع ساختاری، نهادی و تفسیری است که مانع بالفعل شدن این حقوق می‌شوند.

۴. حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران

حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، در چارچوب رویکردی فرهنگی - تمدنی مبتنی بر آموزه‌های اسلام و اصل کرامت انسانی مورد شناسایی و حمایت قرار گرفته است. این نظام حقوقی، با فاصله‌گیری آگاهانه از نگاه ابزارانگارانه و مصرف‌محور به زن - که در برخی نظام‌های سرمایه‌داری مشاهده می‌شود - بر حفظ شخصیت انسانی، منزلت اجتماعی و نقش تمدن‌ساز زنان تأکید دارد. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸: مقدمه) در این چارچوب، زن نه به‌عنوان «ابزار تولید یا مصرف»، بلکه به‌مثابه کنشگر فعال فرهنگی و تربیتی در خانواده و جامعه تلقی می‌شود؛ رویکردی که در اسناد بنیادین و قوانین داخلی بازتاب یافته است.

۱- ۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان سند مادر نظام حقوقی، توجه ویژه‌ای به احقاق حقوق زنان - از جمله حقوق فرهنگی - دارد. بند ۱۴ اصل ۳، دولت را موظف به تأمین حقوق همه‌جانبه افراد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همگان می‌داند که به‌طور ضمنی شامل حقوق فرهنگی زنان نیز می‌شود. (قانون اساسی، ۱۳۵۸: اصل ۳ بند ۱۴) در اصل ۲۰ قانون

اساسی، اصل تساوی زن و مرد در حمایت قانون و بهره‌مندی از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، «با رعایت موازین اسلام» تصریح شده است (همان: اصل ۲۰). این اصل، مبنای حقوقی تساوی در برخورداری از حقوق فرهنگی را فراهم می‌سازد و در عین حال، چارچوب هنجاری اسلامی را به عنوان معیار تنظیم این حقوق معرفی می‌کند؛ امری که مستلزم تبیین دقیق موازین اسلامی در حوزه فرهنگ است.

اصل ۲۱ قانون اساسی نیز به طور خاص به حمایت از حقوق زنان اختصاص یافته و دولت را مکلف می‌سازد حقوق زن را «در تمام جهات» تضمین کند. بند نخست این اصل، با تأکید بر «ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او»، به روشنی بر ابعاد فرهنگی، علمی و فکری حقوق زنان دلالت دارد. (قانون اساسی، ۱۳۵۸: اصل ۲۱ بند ۱) مفهوم «رشد شخصیت زن» را می‌توان ناظر بر ارتقای آگاهی، آموزش، مشارکت فرهنگی و مصون‌سازی زنان از پدیده‌هایی چون مصرف‌زدگی، کلیشه‌سازی جنسیتی و انفعال فرهنگی دانست. علاوه بر این، اصول متعدد دیگری از قانون اساسی به طور عام به مصادیق حقوق فرهنگی اشاره دارند که شمول آن‌ها نسبت به زنان و مردان یکسان است؛ از جمله:

- اصل ۳۰: حق آموزش و پرورش و آموزش عالی (همان: اصل ۳۰)؛
 - بند ۴ اصل ۳: فراهم‌سازی امکانات آموزش عالی و بهره‌گیری از مزایای علم (همان: اصل ۳ بند ۴)؛
 - بند ۸ اصل ۳: مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت فرهنگی (همان: اصل ۳ بند ۸)؛
 - بند ۱ اصل ۳: ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی و فرهنگی و مقابله با فساد (همان: اصل ۳ بند ۱)؛
 - اصل ۱۵: حفظ و بهره‌مندی از هویت فرهنگی و زبانی. (همان: اصل ۱۵)
- مجموع این اصول، چارچوبی منسجم برای شناسایی حقوق فرهنگی زنان در سطح قانون اساسی فراهم می‌آورد.

۲-۴. مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی

شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان نهاد عالی سیاست‌گذار فرهنگی کشور که به فرمان امام خمینی (رحمه‌الله) تأسیس شده و مصوبات آن در حکم قانون تلقی می‌شود، نقش مهمی در تبیین حقوق فرهنگی زنان ایفا کرده است.

مهم‌ترین سند در این زمینه، منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان مصوب ۱۳۸۳ است که به‌عنوان سندی جامع، حقوق زنان را در حوزه‌های فردی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و قضایی برشمرده است. (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۳) این منشور، مصادیق متعددی از حقوق فرهنگی زنان را شناسایی می‌کند. از جمله:

- آزادی استفاده از پوشش‌ها، گویش‌ها و آداب محلی در چارچوب اخلاق حسنه؛
- حق مشارکت در اجتماعات عبادی، فرهنگی و سیاسی؛
- حق تولید، توزیع و بهره‌مندی از کالاها و برنامه‌های فرهنگی سالم؛
- حق تشکیل و اداره مراکز و نهادهای فرهنگی و هنری توسط زنان؛
- حق تبادل اطلاعات و ارتباطات فرهنگی سازنده در سطوح ملی و بین‌المللی؛
- حق نظارت بر محصولات فرهنگی مرتبط با زنان به‌منظور حفظ کرامت انسانی آنان؛
- حق برخورداری از مراکز فرهنگی ویژه بانوان؛
- حق سوادآموزی، تحصیل در آموزش عالی، کسب مهارت‌های تخصصی، پژوهش، تألیف و ترجمه؛

• حق حمایت از آثار علمی و پژوهشی زنان و توسعه مراکز تحقیقاتی با مدیریت آنان

همچنین شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۵۰۵ مورخ ۱۳۸۱/۷/۱۶، «سیاست فرهنگی و تبلیغی روز زن» را تصویب کرد که بر ارتقای سطح معرفت فرهنگی جامعه نسبت به جایگاه زن در فرهنگ اسلامی، تبیین نقش‌های چندگانه زنان و پرهیز از کلیشه‌سازی جنسیتی تأکید دارد. (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱) در ادامه، شورا در جلسه ۵۷۰ مورخ ۱۳۸۴/۷/۲۶، سیاست‌های ارتقای مشارکت زنان در آموزش عالی را تصویب نمود که محورهایی چون رفع تبعیض‌های ناروا، افزایش فرصت‌های آموزشی، حمایت از محققان زن، توسعه رشته‌های مرتبط با زنان و خانواده و اتخاذ تدابیر انعطاف‌پذیر متناسب با مسئولیت‌های خانوادگی زنان را شامل می‌شود. (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۴) باین‌حال، علی‌رغم جامعیت این سیاست‌ها، به نظر می‌رسد فقدان قوانین و مقررات اجرایی الزام‌آور، تحقق کامل اهداف پیش‌بینی‌شده در زمینه حقوق فرهنگی زنان را با چالش مواجه ساخته و صرف بیان سیاست‌های کلی، بدون سازوکار اجرایی مؤثر، کفایت نمی‌کند.

۳-۴. سایر قوانین و مقررات داخلی

در کنار قانون اساسی و مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، قوانین و مقررات دیگری نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به حمایت از حقوق زنان - از جمله حقوق فرهنگی آنان - پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱؛
 - آیین‌نامه تشکیل ستاد ملی زن و خانواده مصوب ۱۳۸۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی؛
 - قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست مصوب ۱۳۷۱ و آیین‌نامه اجرایی آن (۱۳۷۴)؛
 - آیین‌نامه اجرایی تبصره ۱۱ قانون بودجه سال ۱۳۷۷؛
 - آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۵۸ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۳۷۹)
- این مقررات، هرچند عمدتاً با رویکرد حمایتی - اجتماعی تدوین شده‌اند، اما در عمل زمینه‌هایی برای بهره‌مندی زنان از امکانات آموزشی، فرهنگی و حمایتی فراهم می‌آورند و بخشی از نظام حمایتی حقوق فرهنگی زنان در حقوق داخلی ایران را تشکیل می‌دهند.
- حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، از پشتوانه قانونی و سیاستی قابل توجهی برخوردار است، اما چالش اصلی در مرحله اجرا و ضمانت تحقق این حقوق نهفته است. همین امر، ضرورت بررسی مبانی فقهی این حقوق و نسبت آن‌ها با تفسیرهای حقوقی را برجسته می‌سازد.

۵. چالش‌های تحقق حقوق فرهنگی زنان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی

ایران

با وجود شناسایی نسبی حقوق فرهنگی زنان در برخی اسناد بین‌المللی و انعکاس بخشی از این حقوق در نظام حقوقی ایران، تحقق عملی این حقوق با چالش‌های نظری و ساختاری متعددی مواجه است. بررسی این چالش‌ها نشان می‌دهد که مسئله اصلی صرفاً فقدان مقررات یا مبانی حقوقی نیست، بلکه به نوع نگاه به فرهنگ و نحوه صورت‌بندی نظری حقوق فرهنگی در نظام حقوق بشر و نظام حقوقی داخلی بازمی‌گردد. نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران از حیث مبانی دینی و قانون اساسی، ظرفیت قابل توجهی برای شناسایی و حمایت از حقوق فرهنگی زنان دارد. قانون اساسی با تأکید بر کرامت انسانی، مشارکت اجتماعی، رشد فضایل اخلاقی و نقش بنیادین خانواده، زمینه‌ای هنجاری برای ایفای نقش فعال زنان در حیات

فرهنگی جامعه فراهم کرده است. با این حال، بررسی واقع‌بینانه ساختار حقوقی و سیاستی نشان می‌دهد که این ظرفیت هنجاری به نظریه‌ای منسجم در حوزه فرهنگ و زن تبدیل نشده است. این خلأ نظری موجب شده است که زنان، با وجود نقش محوری در تولید، بازتولید و انتقال فرهنگ، در سیاست‌گذاری فرهنگی بیش از آنکه «فاعل فرهنگی» تلقی شوند، به «موضوع مداخله انتظامی» تقلیل یابند.

۱-۵. چالش‌های نظری حقوق فرهنگی زنان

حقوق فرهنگی زنان، با وجود شناسایی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و پذیرش روزافزون آن در نظام‌های حقوقی، همچنان با چالش‌های نظری متعددی روبه‌رو است. بخش مهمی از این چالش‌ها ناشی از ابهام در مفهوم حقوق فرهنگی، تنوع برداشت‌ها از فرهنگ و اختلاف دیدگاه‌ها درباره نسبت میان جهان‌شمولی حقوق بشر و نسبی‌گرایی فرهنگی است. افزون بر این، جایگاه جنسیت در تفسیر و اجرای حقوق فرهنگی و نحوه ایجاد تعادل میان احترام به تنوع فرهنگی و تضمین حقوق و آزادی‌های بنیادین زنان، از مهم‌ترین موضوعات مورد مناقشه در ادبیات حقوقی به شمار می‌آید. از این‌رو، تحلیل چالش‌های نظری حقوق فرهنگی زنان، مستلزم بررسی مبانی فکری و حقوقی حاکم بر این حوزه و ارزیابی دیدگاه‌های مختلف درباره مفهوم فرهنگ، برابری جنسیتی، عدالت فرهنگی و حدود مداخله دولت در حمایت از حقوق فرهنگی است. تبیین این چالش‌ها، زمینه را برای درک دقیق‌تر موانع تحقق حقوق فرهنگی زنان و ارائه راهکارهای حقوقی و سیاستی متناسب فراهم می‌سازد. بر همین اساس، در این بخش مهم‌ترین چالش‌های نظری حقوق فرهنگی زنان از منظر حقوق بشر، مطالعات فرهنگی و نظریه‌های عدالت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱-۵. ابهام مفهومی در تعریف فرهنگ جنسیتی و نبود اجماع نظری

در قوانین و اسناد راهبردی کشور، مفهوم «فرهنگ» و به‌ویژه «فرهنگ جنسیتی» با شفافیت کافی تعریف نشده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۲۰۸) گاهی فرهنگ در معنای ارزش‌های دینی به‌کار می‌رود، گاهی در معنای سبک زندگی، گاهی در معنای میراث و هویت فرهنگی و گاه در معنای فعالیت‌های هنری و اجتماعی. این ابهام، اثر مستقیم بر سیاست‌گذاری دارد؛ زیرا مشخص نیست حقوق فرهنگی زنان دقیقاً ناظر به کدام لایه از فرهنگ است و چه تعهداتی را برای دولت و جامعه ایجاد می‌کند.

۲-۵. تعارض میان برداشت‌های سنتی و مدرن از نقش فرهنگی زن

در سطح اجتماعی و حتی نخبگانی، دو تلقی متفاوت از نقش فرهنگی زن وجود دارد:

- رویکرد سنتی که زن را بیشتر «محافظ» فرهنگ می‌داند (نقش تربیتی، خانوادگی، انتقال سنت‌ها)
- رویکرد مدرن که بر «مشارکت فعال» زنان در عرصه‌های فرهنگی، هنری، علمی و اجتماعی تأکید دارد

این دو نگاه گاه در تقابل قرار می‌گیرند و مانع از ارائه تصویری منسجم از «نقش فرهنگی زن» می‌شوند. نتیجه آن است که نه الگوی سنتی پاسخ‌گوست، نه الگوی مدرن و نه ترکیب متعادلی از آن‌ها تولید شده است.

۳-۵. نبود نظریه‌پردازی بومی در حوزه حقوق فرهنگی زنان

اگرچه مبانی فقهی، ظرفیت‌های قانون اساسی و اسناد بین‌المللی هر یک به‌گونه‌ای از حقوق فرهنگی زنان پشتیبانی می‌کنند، اما هنوز «نظریه فرهنگی بومی» که مبانی اسلامی را با تحولات اجتماعی مرتبط با زنان و با نیازهای سیاست‌گذاری معاصر ترکیب و یک «چارچوب نظری واحد» ایجاد کند، شکل نگرفته است. (حقیقی، ۱۳۹۵، ص ۹۲) این خلأ نظری باعث شده سیاست‌ها پراکنده، کوتاه‌مدت و بدون پشتوانه نظری منسجم باقی بمانند. درحالی‌که گفتمان رسمی بر هویت اسلامی - ایرانی و کرامت زن تأکید دارد، بخشی از سیاست‌های فرهنگی عملاً فاقد پیوند روشن با این مبانی بوده و از الگوهای غیروبومی یا صرفاً مدیریتی الهام می‌گیرند. این دوگانگی، به تضعیف اعتماد اجتماعی و کاهش کارآمدی حقوق فرهنگی زنان منجر شده است.

۲-۵. چالش‌های عملی و اجرایی

تحقق حقوق فرهنگی زنان، علاوه بر چالش‌های نظری، در عرصه عمل نیز با موانع و محدودیت‌های متعددی مواجه است. هرچند بسیاری از اسناد بین‌المللی و نظام‌های حقوقی داخلی بر حمایت از حقوق فرهنگی و اصل برابری تأکید کرده‌اند، اما فاصله میان شناسایی حقوق و اجرای مؤثر آن همچنان یکی از مهم‌ترین مسائل این حوزه به‌شمار می‌رود. این شکاف اجرایی، متأثر از عوامل گوناگونی مانند ضعف قوانین و سازوکارهای اجرایی، محدودیت‌های نهادی، کمبود منابع، نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی و نابرابری‌های ساختاری

است که بر میزان بهره‌مندی زنان از حقوق فرهنگی تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر، اجرای مؤثر حقوق فرهنگی زنان نیازمند هماهنگی میان نهادهای قانون‌گذار، دستگاه‌های اجرایی، نهادهای فرهنگی و آموزشی و همچنین مشارکت فعال جامعه مدنی است. نبود سیاست‌های جامع، ضعف نظارت بر اجرای قوانین و ناکافی بودن تضمین‌های اجرایی، در بسیاری از موارد مانع تحقق عملی این حقوق می‌شود. از این‌رو، بررسی چالش‌های عملی و اجرایی، نقش مهمی در شناسایی موانع موجود و ارائه راهکارهایی برای تقویت حمایت از حقوق فرهنگی زنان و افزایش اثربخشی سیاست‌ها و برنامه‌های مرتبط ایفا می‌کند. در این بخش، مهم‌ترین چالش‌های اجرایی حقوق فرهنگی زنان در سطوح تقنینی، ساختاری - اداری، اجتماعی و فرهنگی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۵-۲-۱. موانع فرهنگی - اجتماعی

برخی عناصر فرهنگی و اجتماعی، تحقق حقوق فرهنگی زنان را با مشکل مواجه می‌کنند. سنت‌های نادرست و فرساینده که حضور فرهنگی و اجتماعی زنان را محدود می‌کند. نگرش‌های قالبی درباره نقش زن و مرد در فرهنگ و مقاومت عمومی یا خانوادگی در برابر تغییر الگوهای مشارکت فرهنگی زنان، در کنار ضعیف‌بودن الگوی نقش‌های زنانه در حوزه‌های هنری، علمی، رسانه‌ای و فرهنگی از جمله این موانع است. (صالحی امیری و عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۹۱، ص ۷۸) این موانع باعث می‌شوند حتی در شرایطی که قانون از حقوق فرهنگی زنان حمایت می‌کند، تحقق اجتماعی آن‌ها به تأخیر افتد.

۵-۲-۲. موانع حقوقی - قضایی

در سطح حقوقی و قضایی، نیز خلأهای قانونی در تعریف دقیق، دامن و ضمانت اجرای حقوق فرهنگی زنان، تشکّل آراء در محاکم در مواردی که دعاوی ناظر به حقوق فرهنگی (مانند حق تحصیل، حق دسترسی به خدمات فرهنگی، یا تبعیض فرهنگی) مطرح است. به دلیل ضعف در استفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی مانند اصول ۲، ۳، ۲۰ و ۲۱، حقوق فرهنگی زنان در مقام اجرا حمایت مناسبی پیدا نمی‌کند. در بسیاری از موارد، حتی در صورت شناسایی برخی حقوق فرهنگی در قوانین و سیاست‌ها، سازوکار مشخصی برای پیگیری نقض این حقوق پیش‌بینی نشده است. (جوان‌آراسته، ۱۴۰۳، ص ۱۲۱) این مسئله موجب می‌شود حقوق فرهنگی زنان بیشتر جنبه اعلامی داشته باشد تا اجرایی. برای رفع این مشکل می‌توان سازوکارهای

نظارتی و شبه‌قضایی در نهادهایی مانند معاونت امور زنان و خانواده یا شوراهای فرهنگی پیش‌بینی کرد تا امکان رسیدگی به شکایات مرتبط با تبعیض فرهنگی یا محرومیت از فرصت‌های فرهنگی زنان بیشتر و بهتر فراهم شود.

۳-۲-۵. موانع ساختاری-اداری

در ساختارهای اداری و اجرایی فقدان سیستم دادرسی ویژه یا ممتاز برای مسائل زنان در حوزه فرهنگی، کمبود واحدهای پرورش خلاقیت، ارشاد و مشاوره فرهنگی، مددکاری و حمایت اجتماعی در سطح نهادهای فرهنگی، ضعف هماهنگی بین نهادهای فرهنگی (وزارت فرهنگ و ارشاد، آموزش و پرورش، صداوسیما، وزارت ورزش و جوانان، سازمان تبلیغات اسلامی و ...) نگاه بخشی و غیرهم‌افزای دستگاه‌ها نسبت به نقش زنان در سیاست فرهنگی نبود شاخص‌های استاندارد برای سنجش مشارکت فرهنگی زنان موجب شده تا سیاست‌ها یا به‌صورت پراکنده اجرا می‌شود یا اصلاً به مرحله اجرا نمی‌رسد. حقوق اسلامی زن را کنشگری فرهنگی، تمدن‌ساز و مسئول در انتقال فرهنگ می‌داند؛ اما این مبانی هنوز در قالب نظریه بومی، سازوکار اجرایی و سیاست‌های هماهنگ بازتاب نیافته‌اند. فقه اسلامی، به‌ویژه در قرائت امامیه، واجد مؤلفه‌های روشنی در حمایت از حق آموزش، هدایت، کرامت، هویت فرهنگی و نقش اجتماعی-اخلاقی زنان است. (سعادت‌فرد و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۲۰۷) اما این مبانی، کمتر به الگوهای نهادی پایدار، شاخص‌های ارزیابی فرهنگی و ضمانت‌اجراهای متناسب ترجمه شده‌اند. این وضعیت، باعث شده است که اجرای سیاست‌های فرهنگی، بیش از آنکه متکی بر اقناع و مشارکت زنان باشد، بر کنترل و نظارت متمرکز شود. در مجموع، می‌توان گفت که تحقق حقوق فرهنگی زنان در ایران، مستلزم عبور از رویکردهای مقطعی و انتظامی و حرکت به‌سوی یک نظریه فرهنگی بومی، اسلامی و غایت‌مدار است؛ نظریه‌ای که زن را نه تهدید فرهنگی، بلکه سرمایه راهبردی فرهنگ اسلامی-ایرانی بداند و این تلقی را در سطح قانون‌گذاری، نهادسازی و سیاست‌گذاری اجرایی منعکس کند. بدون چنین نظریه‌ای، ظرفیت عظیم تأثیرگذاری فرهنگی زنان همچنان مغفول خواهد ماند و حقوق فرهنگی آنان در حد تصریحات هنجاری باقی خواهد ماند.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با رویکردی تطبیقی، به بازخوانی جایگاه حقوق فرهنگی زنان در دو منظومه هنجاری متمایز، یعنی نظام حقوق بشر بین‌المللی و حقوق اسلامی پرداخت. یافته‌های

پژوهش نشان داد که هرچند اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به‌ویژه میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بر مؤلفه‌هایی همچون حق آموزش، مشارکت فرهنگی و دسترسی برابر به منابع فرهنگی تأکید دارند، اما این حقوق غالباً در چارچوبی فردگرایانه، سکولار و فاقد غایت‌شناسی اخلاقی و معنوی صورت‌بندی شده‌اند. در مقابل، حقوق اسلامی با تکیه بر اصل کرامت ذاتی انسان، هدایت الهی و نقش تمدن‌ساز زن، رویکردی هویت‌محور، غایت‌مدار و ارزشی به حقوق فرهنگی زنان ارائه می‌دهد. در حقوق اسلامی، حق بر هدایت، حق رشد علمی و معرفتی، حق صیانت از کرامت فرهنگی، حق حفظ هویت و مشارکت فعال در انتقال فرهنگ، از جمله حقوق بنیادینی هستند که زنان و مردان را به‌طور برابر دربرمی‌گیرند. این حقوق نه صرفاً ناظر بر آزادی‌های سلبی، بلکه متضمن تعهدات ایجابی دولت اسلامی در زمینه فراهم‌سازی بسترهای رشد فرهنگی، مصون‌سازی از تهاجم فرهنگی و تضمین امنیت اخلاقی و اجتماعی زنان‌اند. بدین ترتیب، تفاوت اصلی دو نظام حقوقی را می‌توان در سطح فلسفه حقوق، هدف‌گذاری فرهنگی و نسبت آزادی با مسئولیت اجتماعی دانست.

پیشنهادهای حقوقی و سیاست‌گذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران

با توجه به یافته‌های نظری مقاله و در راستای تحقق مؤثر حقوق فرهنگی زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران، پیشنهادها زیر قابل طرح است:

۱. بازتعریف مفهومی حقوق فرهنگی زنان در اسناد تقنینی و سیاستی: ضروری است مفهوم «حقوق فرهنگی زنان» در قوانین، اسناد بالادستی و سیاست‌های فرهنگی کشور، فراتر از برداشت‌های تقلیل‌گرایانه و صرفاً آموزشی یا هنری و بر مبنای مؤلفه‌هایی چون کرامت انسانی، هدایت‌پذیری، هویت فرهنگی و نقش تمدنی زن بازتعریف شود. این امر می‌تواند از طریق تدوین «سند جامع حقوق فرهنگی زنان» مبتنی بر اصول قانون اساسی و موازین فقهی تحقق یابد.

۲. تقویت ضمانت‌های اجرایی حقوق فرهنگی زنان در حقوق داخلی: اگرچه قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران بر کرامت انسانی، تساوی در بهره‌مندی از حقوق و حق آموزش و رشد فرهنگی تأکید دارد، اما این اصول در حوزه حقوق فرهنگی زنان از ضمانت‌های اجرایی کافی برخوردار نیستند. پیشنهاد می‌شود با تصویب قوانین عادی یا اصلاح قوانین موجود، تعهدات مشخص نهادهای فرهنگی، آموزشی و رسانه‌ای در

قبال حقوق فرهنگی زنان به‌ویژه در اجرای کامل اصل ۲۱ قانون اساسی و منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان مصوب ۱۳۸۳ به‌صورت شفاف تبیین شود. «منشور حقوق شهروندی» بر حق برخورداری شهروندان از فرصت‌های برابر برای مشارکت در فعالیت‌های فرهنگی و هنری تأکید شده است؛ با این حال، این سند بیشتر ماهیت سیاستی و راهبردی دارد و ضمانت اجرای حقوقی مشخصی برای پیگیری نقض این حقوق پیش‌بینی نکرده است. از این‌رو، در صورت بروز تبعیض یا محدودیت در دسترسی به فرصت‌های فرهنگی، امکان استناد مستقیم و طرح دعوای حقوقی بر اساس این سند با ابهام مواجه است. در برخی اسناد سیاستی مرتبط با حوزه زنان و خانواده از جمله سیاست‌های کلی خانواده که بر ارتقای نقش فرهنگی زنان و تقویت مشارکت آنان در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی تأکید دارد هنوز مقررات اجرایی مشخص و قابل پیگیری در سطح قوانین عادی و آیین‌نامه‌های اجرایی تدوین نشده؛ در نتیجه، تحقق عملی این اهداف تا حد زیادی به سیاست‌گذاری و عملکرد دستگاه‌های اجرایی وابسته مانده است.

۳. بازنگری در سیاست‌های فرهنگی با رویکرد توانمندسازی هویتی زنان:

سیاست‌های فرهنگی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که ضمن فراهم‌سازی امکان مشارکت فعال زنان در عرصه‌های علمی، هنری و فرهنگی، از فروکاستن زن به ابزار مصرف فرهنگی یا الگوهای وارداتی ناسازگار با فرهنگ اسلامی - ایرانی جلوگیری کنند. حمایت هدفمند از تولیدات فرهنگی زن‌محور با رویکرد هویت‌ساز، در این راستا اهمیت ویژه‌ای دارد. به‌عنوان نمونه، در برخی مناطق کشور کمبود زیرساخت‌های فرهنگی - از جمله کتابخانه‌ها، مراکز هنری، کانون‌های فرهنگی و برنامه‌های آموزشی برای زنان - موجب محدود شدن فرصت‌های مشارکت فرهنگی زنان و دختران می‌شود. این در حالی است که مطابق بندهای مختلف اصل سوم قانون اساسی، دولت موظف به فراهم کردن امکانات لازم برای ارتقای سطح آگاهی و توسعه فرهنگی جامعه و رفع تبعیض‌های ناروا در بهره‌مندی از امکانات عمومی است.

۴. تطبیق انتقادی تعهدات بین‌المللی با مبانی حقوق اسلامی و قانون اساسی: در

مواجهه با اسناد و توصیه‌های بین‌المللی مرتبط با حقوق زنان، رویکرد جمهوری اسلامی ایران باید بر تطبیق‌گزینی و انتقادی استوار باشد؛ به‌گونه‌ای که اصول

پذیرفته شده حقوق بشر با مبانی فقه اسلامی، ارزش های فرهنگی جامعه و اصول قانون اساسی هم خوانی داشته باشند و از پذیرش الگوهای هنجاری ناسازگار پرهیز شود.

۵. تقویت نقش زنان در سیاست گذاری فرهنگی و نهادهای تصمیم ساز: تحقق عملی حقوق فرهنگی زنان مستلزم مشارکت مؤثر آنان در فرآیندهای سیاست گذاری، تقنین و مدیریت فرهنگی است. افزایش حضور زنان متخصص و متعهد در شوراهای فرهنگی، نهادهای آموزشی و رسانه ای، می تواند به طراحی سیاست هایی واقع بینانه تر و متناسب با نیازهای فرهنگی زنان منجر شود.

در مجموع، بازخوانی تطبیقی حقوق فرهنگی زنان نشان می دهد که الگوی اسلامی، در صورت تبیین علمی و اجرای دقیق، ظرفیت ارائه مدلی بومی و بدیل در برابر الگوی مسلط حقوق بشر غرب محور را داراست. نظام جمهوری اسلامی ایران می تواند با بهره گیری از این ظرفیت ها، ضمن پایبندی به کرامت و حقوق انسانی زنان، الگویی متوازن از آزادی، مسئولیت فرهنگی و تعالی انسانی ارائه دهد؛ الگویی که نه در تقابل با حقوق زنان، بلکه در جهت تعمیق و معنادار کردن آن ها در بستر فرهنگ اسلامی - ایرانی است.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). زن در آئینه جلال و جمال. قم: نشر اسراء.
۲. جوان‌آراسته، حسین (۱۴۰۳). حقوق بشر در اسلام (مفاهیم، مبانی و مصادیق). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. حقیقی، معصومه (۱۳۹۵). حقوق فرهنگی زنان در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای با تکیه بر قانون ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم.
۴. حکمت‌نیا، محمود (۱۳۹۰). حقوق و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی زن. قم: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. زیبایی‌نژاد، محمدرضا؛ سبحانی، محمدتقی (۱۳۹۱). درآمدی بر شخصیت زن در اسلام. تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۷. سروش محلاتی، محمد (۱۳۹۵). فقه، عقلانیت و عدالت. قم: نشر نیلوفران.
۸. سعادت‌فرد، الهه؛ جوادی‌پور، محمد؛ هنری، حبیب؛ صفاری، مرجان؛ زارعیان، حسین (۱۴۰۰). الگوی توسعه ورزش تفریحی زنان در ایران. پژوهش در ورزش تربیتی، دوره ۹، شماره ۲۲، صص ۱۸۷-۲۱۶. <https://doi.org/10.22089/res.2019.6565.1565>
۹. شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۱). سیاست‌ها و راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۱۰. شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۳). منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۱۱. شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۴). راهبردهای توسعه مشارکت اجتماعی و فرهنگی زنان. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۱۲. صالحی امیری، سید رضا؛ عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۹۱). مبانی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۱۳. علاسوند، فریبا (۱۳۹۲). زن در اسلام. قم: مرکز نشر هاجر.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). فلسفه حقوق. تهران: شرکت سهامی انتشار.

۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الکافی (تحقیق علی اکبر غفاری). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۱۶. لوبون، گوستاو (۱۳۷۸). تمدن اسلام و عرب (ترجمه فخرالدین شادمان). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق). بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (جلد ۱۰۸). بیروت: مؤسسة الوفاء.
۱۸. مدرسی طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۲). مکتب در فرآیند تکامل. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). نظام حقوق زن در اسلام. تهران: انتشارات صدرا.
۲۰. مهریزی، مهدی (۱۳۹۰). شخصیت و حقوق زن در اسلام (چاپ سوم). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. هاشمی، سید محمد (۱۳۹۸). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (جلد اول). تهران: نشر میزان.
4. African Union. (1981). *African Charter on Human and Peoples' Rights*. Nairobi, Arts. 17, 22.
5. Alston, Philip. (2005). *Economic and Social Rights*. In The Oxford Handbook of International Human Rights Law. Oxford: Oxford University Press.
6. Committee on Economic, Social and Cultural Rights (CESCR). (2009). General Comment No. 21: Right of Everyone to Take Part in Cultural Life (Article 15(1)(a) of the ICESCR). UN Doc. E/C.12/GC/21.
7. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women (CEDAW). United Nations, 1979.
8. Council of Europe. (1950). Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms (European Convention on Human Rights). Rome, Arts. 8–10; Protocol No. 1, Art. 2.
9. Council of Europe. (1950). Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms (European Convention on Human Rights). https://www.echr.coe.int/documents/convention_eng.pdf
10. Council of Europe. (1952). Protocol to the Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms (Protocol No. 1).
11. Craven, Matthew. (1995). *The International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights: A Perspective on its Development*. Oxford: Clarendon Press, pp. 334–336.
12. Declaartion on the Right to Development. (1986)
13. Donders, Yvonne. (2011). *The Legal Framework of Cultural Rights*. In *Cultural Human Rights*. Cambridge: Intersentia.

14. Donnelly, Jack. (2013). *Universal Human Rights in Theory and Practice* (3rd ed). Ithaca: Cornell University Press.
15. Fribourg Group. (2007). *Fribourg Declaration on Cultural Rights*. Fribourg, Switzerland, Art. 2.
16. Giddens, Anthony. (2006). *Sociology* (5th ed). Cambridge: Polity Press, pp. 22–24.
17. Human Rights Council Tenth Session Resolution. (2009) 10/23. Independent expert in the field of cultural rights
18. Human Rights Council. (2009). Resolution 10/23: Independent Expert in the Field of Cultural Rights. Geneva: United Nations.
19. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR). United Nations, 1966.
20. Merry, Sally Engle. (2006). *Human Rights and Gender Violence: Translating International Law into Local Justice*. Chicago: University of Chicago Press.
21. Meyer-Bisch, Patrice. (2012). Cultural Rights as Empowerment Rights. *Human Rights Quarterly*, 34(4).
22. Okin, Susan Moller. (1999). *Is Multiculturalism Bad for Women?* Princeton: Princeton University Press.
23. Organization of African Unity. (1981). African Charter on Human and Peoples' Rights (Banjul Charter). <https://au.int/en/treaties/african-charter-human-and-peoples-rights>
24. Organization of American States. (1948). American Declaration of the Rights and Duties of Man. <https://www.oas.org/en/iachr/mandate/Basics/american-declaration-rights-duties-of-man.pdf>
25. Organization of American States. (1988). Additional Protocol to the American Convention on Human Rights in the Area of Economic, Social and Cultural Rights (Protocol of San Salvador). https://www.oas.org/en/sedi/dsi/docs/A-52_Protocol_of_San_Salvador.pdf
26. Organization of Islamic Cooperation. (1990). Cairo Declaration on Human Rights in Islam. Cairo, Art. 9.
27. Shaheed, Farida. (2010). Report of the Independent Expert in the Field of Cultural Rights. UN Doc. A/HRC/14/36.
28. Shaheed, Farida. (2014). Report of the Special Rapporteur in the Field of Cultural Rights. UN Doc. A/HRC/25/49, paras. 16–20.
29. Taylor, Charles. (1994). *Multiculturalism and the Politics of Recognition*. Princeton: Princeton University Press.
30. Tylor, Edward Burnett. (2012). *Primitive Culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom*. Cambridge: Cambridge University Press.
31. UNESCO. (1988). Recommendation concerning the Safeguarding of Traditional Culture and Folklore. Paris: UNESCO.
32. UNESCO. (1988). Recommendation concerning the Safeguarding of Traditional Culture and Folklore. Paris: UNESCO, Art. 14.
33. UNESCO. (2001). Universal Declaration on Cultural Diversity. Paris.
34. UNESCO. (2005). Convention on the Protection and Promotion of the Diversity of Cultural Expressions. Paris: UNESCO, Art. 1.

35. United Nations. (1945). Charter of the United Nations. San Francisco: United Nations, Art. 62(1).
36. United Nations. (1948). Universal Declaration of Human Rights. Paris: United Nations, Art. 13.
37. United Nations. (1966). International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR). New York: United Nations, Art. 27.
38. United Nations. (1989). Convention on the Rights of the Child (CRC). New York: United Nations, Art. 29.
39. United Nations. (1995). Report of the Fourth World Conference on Women (Beijing Declaration and Platform for Action). Beijing, United Nations, paras. 219–222.
40. Universal Declaration of Human Rights (UDHR). United Nations, 1948.
41. Williams, Raymond. (2011). Culture Is Ordinary. In *Cultural Theory: An Anthology*, pp. 53–59.